



از خیابان تا میدان: نقش مردم در تداوم پایداری انقلاب اسلامی پس از شهادت رهبر انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای در برابر حملات آمریکا و اسرائیل

قربانعلی قربانزاده سوار، عاطفه صادقی^۲

۳۸

دوره ۱۰، شماره ۳، پیاپی ۳۸

پاییز ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۵/۰۵/۰۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۷/۱۳

صص: ۴۴۸-۴۳۱

شابا چاپی: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۳۸۱



چکیده

بحران‌های سیاسی، نظامی و حملات خارجی می‌توانند ظرفیت‌های اجتماعی و سیاسی جوامع را تحت تأثیر قرار دهند. این پژوهش با هدف تبیین نقش‌آفرینی مردم در پایداری انقلاب اسلامی پس از شهادت رهبر شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، و بررسی پیوند کنشگری اجتماعی مردم در «خیابان» با نیروهای حاضر در «میدان» در مواجهه با حملات آمریکا و اسرائیل انجام شده است. سؤال اصلی این است که نقش‌آفرینی مردم در خیابان چگونه می‌تواند به‌عنوان پشتوانه اجتماعی میدان، در پایداری انقلاب اسلامی مؤثر باشد؟ پژوهش با رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد حضور و انسجام مردم در خیابان، از طریق تقویت همبستگی ملی، حفظ روحیه جمعی، افزایش احساس تعلق و مسئولیت عمومی و ایجاد پشتوانه اجتماعی برای نیروهای حاضر در میدان، ظرفیت جامعه برای مواجهه با تهدیدهای خارجی را افزایش می‌دهد. بر این اساس، خیابان صرفاً عرصه کنش اجتماعی نیست، بلکه با حفظ انسجام و روحیه عمومی، می‌تواند به گرم نگه‌داشتن میدان و تقویت تاب‌آوری اجتماعی و پایداری انقلاب اسلامی کمک کند.

کلیدواژه‌ها: پایداری انقلاب اسلامی، نقش‌آفرینی مردم، تاب‌آوری اجتماعی، خیابان، میدان.

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، مسائل ایران، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

atefe.sadeghi@edu.ikiu.ac.ir

(نویسنده مسئول)

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران در طول حیات خود با بحران‌ها و تهدیدهای گوناگون سیاسی، امنیتی و نظامی مواجه بوده است؛ با این حال، حضور و نقش‌آفرینی مردم همواره یکی از مهم‌ترین پشتوانه‌های اجتماعی آن در عبور از شرایط دشوار بوده است. مردم در مقاطع حساس، با حفظ انسجام و حضور در عرصه عمومی، نشان داده‌اند که فشارهای سیاسی، امنیتی و خارجی نتوانسته است پیوند آنان با انقلاب اسلامی را از میان ببرد. در این میان، آمریکا و اسرائیل به‌عنوان دو بازیگر اصلی مخالف جمهوری اسلامی ایران، همواره در مواجهه با جمهوری اسلامی از ابزارهای مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی استفاده کرده‌اند؛ از این‌رو، بررسی ظرفیت اجتماعی مردم در مواجهه با فشارهای آمریکا و اسرائیل اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند.

حملات آمریکا و اسرائیل و شهادت رهبر شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، شرایطی حساس را در برابر جامعه قرار داد. در چنین شرایطی، می‌توان تصور کرد که وارد کردن ضربه‌ای سنگین به رأس رهبری، با ایجاد شوک اجتماعی و تضعیف انسجام عمومی، زمینه کاهش حضور مردم در عرصه عمومی و خالی شدن «خیابان» را فراهم کند. اما مردم با حفظ حضور، همبستگی و انسجام خود، خلاف این تصور را نشان دادند. شهادت رهبر انقلاب نه تنها موجب گسست پیوند مردم با انقلاب نشد، بلکه برای بخش مهمی از جامعه به عاملی برای تقویت احساس همبستگی، مسئولیت و ایستادگی در برابر فشارهای آمریکا و اسرائیل تبدیل شد.

در این میان، «خیابان» و «میدان» دو عرصه مکمل یکدیگرند. خیابان عرصه حضور و نقش‌آفرینی مردم و میدان عرصه مواجهه مستقیم با تهدید و حملات آمریکا و اسرائیل است. مردم با حضور خود در خیابان، پشتوانه اجتماعی میدان را حفظ می‌کنند و به نیروهای حاضر در آن اطمینان می‌دهند که جامعه همچنان در کنار آنان ایستاده است. از این منظر، خیابان صرفاً محل تجمع نیست؛ بلکه سنگر اجتماعی پایداری است. میدان می‌جنگد و خیابان پشتوانه آن است؛ میدان در برابر حملات آمریکا و اسرائیل مقاومت می‌کند و خیابان با حفظ انسجام، روحیه و حضور اجتماعی، آن را گرم نگه می‌دارد.

اهمیت این مسئله پس از شهادت رهبر انقلاب بیشتر آشکار می‌شود. مردم با حفظ انسجام اجتماعی و استمرار حضور خود نشان دادند که شهادت رهبر، پیوند آنان با انقلاب و آرمان‌های آن

را از میان نبرده است. آنان با حفظ حضور در عرصه عمومی، اجازه ندادند فشار خارجی و حملات آمریکا و اسرائیل به گسست اجتماعی تبدیل شود و خیابان را از پشتوانه مردمی تهی کند. در چنین شرایطی، حضور مردم نه تنها نشانه وفاداری آنان به انقلاب و رهبر شهید است، بلکه بیانگر استمرار یک هویت جمعی و احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت کشور و انقلاب نیز محسوب می‌شود. از این منظر، مسئله پژوهش حاضر بر رابطه میان انسجام مردم در خیابان و پایداری نیروهای حاضر در میدان در برابر حملات آمریکا و اسرائیل متمرکز است. حضور مردم، حفظ همبستگی و استمرار نقش‌آفرینی آنان، خیابان را به پشتوانه‌ای برای میدان تبدیل می‌کند؛ به گونه‌ای که فشار و حملات آمریکا و اسرائیل نمی‌تواند به سادگی میان جامعه و عرصه دفاع و مقاومت شکاف ایجاد کند. بنابراین، پایداری انقلاب اسلامی در چنین شرایطی حاصل پیوند میان مردم حاضر در خیابان و نیروهای حاضر در میدان است.

با وجود مطالعات متعدد درباره انقلاب اسلامی و نقش مردم، پیوند میان انسجام اجتماعی، حضور مردم در «خیابان» و پشتیبانی از «میدان» پس از شهادت رهبر انقلاب در برابر حملات آمریکا و اسرائیل کمتر به صورت مستقل بررسی شده است. از این رو، هدف پژوهش حاضر تبیین نقش‌آفرینی مردم در حفظ انسجام اجتماعی و تبدیل «خیابان» به پشتوانه اجتماعی «میدان» پس از شهادت رهبر شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، در برابر حملات آمریکا و اسرائیل است. نوآوری پژوهش نیز در مفهوم‌پردازی رابطه «خیابان و میدان» و تبیین نقش حضور و انسجام مردم به عنوان پشتوانه اجتماعی پایداری انقلاب اسلامی در برابر فشارهای آمریکا و اسرائیل است که با رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان انجام می‌شود.

۱- ادبیات و پیشینه پژوهش

امام خمینی (۱۳۴۹) در اثر ولایت فقیه: حکومت اسلامی، مجموعه درس‌گفتارهای خود در نجف را درباره حکومت اسلامی و ولایت فقیه تبیین می‌کند. این اثر بر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و نقش رهبری دینی در اداره جامعه تأکید دارد و از این جهت، چارچوبی برای فهم رابطه رهبری، جامعه و استمرار نظام سیاسی برآمده از انقلاب فراهم می‌کند. این مجموعه در پاییز ۱۳۴۹ برای نخستین بار در بیروت منتشر شد.

مرتضی مطهری (۱۳۶۲) در اثر آینده انقلاب اسلامی ایران، مجموعه‌ای از سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های خود درباره انقلاب اسلامی را ارائه کرده و بر اهداف، مبانی و آینده انقلاب تأکید دارد. وی تداوم انقلاب را وابسته به حفظ مبانی فکری و اهداف اولیه آن می‌داند. از این منظر، اثر مطهری مبنایی برای توجه به مسئله تداوم انقلاب پس از پیروزی فراهم می‌کند.

علی شریعتی (۱۳۴۸) در مجموعه سخنرانی امت و امامت، که در فروردین ۱۳۴۸ در حسینیه ارشاد ارائه شد، به رابطه میان امت، رهبری و حرکت اجتماعی می‌پردازد و بر نقش آگاهی و مشارکت جامعه در تحقق یک حرکت اجتماعی تأکید می‌کند. این دیدگاه از جهت توجه به پیوند جامعه و رهبری برای بررسی کنش مردم در تداوم یک حرکت سیاسی اهمیت دارد.

میثاق پارسا (۱۹۸۸) در مقاله نظریه‌های کنش جمعی و انقلاب ایران، ظرفیت بسیج، ائتلاف گروه‌های اجتماعی و شکل‌گیری کنش جمعی را در انقلاب ایران بررسی می‌کند. وی نشان می‌دهد که بسیج گروه‌های مختلف، از بازاریان و کارگران تا کارکنان اداری و متخصصان، و شکل‌گیری ائتلاف میان آنان، نقش مهمی در سقوط سلطنت داشت.

آصف بیات (۲۰۱۰) در کتاب زندگی همچون سیاست: چگونه مردم عادی خاورمیانه را تغییر می‌دهند نقش مردم عادی را در ایجاد تغییر اجتماعی از طریق کنش‌های روزمره و حضور در فضاهای عمومی بررسی می‌کند. مفهوم «جنبش‌های غیرجنبشی» و بحث او درباره سیاست خیابانی نشان می‌دهد که کنش مردم الزاماً به اعتراض سازمان‌یافته محدود نمی‌شود. این دیدگاه ارتباط مستقیمی با مفهوم «از خیابان تا میدان» در پژوهش حاضر دارد.

چارلز کورزمن (۲۰۰۴) در کتاب انقلاب غیرقابل تصور در ایران، روند شکل‌گیری اعتراض، بسیج و مشارکت مردم در انقلاب ۱۳۵۷ را بررسی می‌کند. وی نشان می‌دهد که چگونه در شرایطی که وقوع انقلاب برای بسیاری غیرقابل تصور بود، با تغییر انتظارات و افزایش مشارکت، حرکت‌های اعتراضی به یک جنبش گسترده تبدیل شد.

با وجود این مطالعات، پژوهش‌های پیشین عمدتاً بر شکل‌گیری انقلاب، نقش رهبری، بسیج اجتماعی، کنش جمعی و سیاست خیابانی تمرکز داشته‌اند. خلأ اصلی در این میان، بررسی تداوم و پایداری انقلاب اسلامی در شرایط جنگ و حملات آمریکا و اسرائیل و نقش مردم در این فرایند است.

نوآوری پژوهش حاضر در مفهوم «از خیابان تا میدان» قرار دارد؛ به این معنا که پژوهش، تحول نقش مردم را از کنش خیابانی در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی به کنش میدانی، همبستگی و انسجام اجتماعی در شرایط جنگ و تهدید خارجی بررسی می‌کند. بنابراین، پژوهش حاضر می‌کوشد پیوند میان کنش مردم، انسجام اجتماعی، تهدید خارجی و تداوم و پایداری انقلاب اسلامی را در یک چارچوب واحد تحلیل کند.

۲- چارچوب نظری و مفاهیم پژوهش

نظریه گفتمان لاکلاو و موفه بر این اساس استوار است که معنا و هویت‌های سیاسی و اجتماعی از پیش ثابت نیستند، بلکه در فرایندهای گفتمانی و از طریق مفصل‌بندی عناصر مختلف شکل می‌گیرند. در این رویکرد، عناصر مختلف هنگامی در یک گفتمان قرار می‌گیرند که از طریق مفصل‌بندی به یکدیگر پیوند یابند و در نتیجه، معنای آنها نیز در این فرایند تغییر کند. بر این اساس، مفاهیمی مانند مردم، انقلاب، رهبری، شهادت، مقاومت و وطن را می‌توان در قالب یک صورت‌بندی گفتمانی و در ارتباط با یکدیگر تحلیل کرد (Laclau & Mouffe, 2001: 105-106).

در این چارچوب، منطق هم‌ارزی امکان توضیح چگونگی پیوند عناصر و مطالبات متفاوت در قالب یک هویت جمعی را فراهم می‌کند. هنگامی که عناصر متفاوت حول یک امر مشترک در یک زنجیره هم‌ارزی قرار می‌گیرند، امکان شکل‌گیری یک «ما»ی جمعی فراهم می‌شود. از این منظر، می‌توان بررسی کرد که چگونه مفاهیمی همچون مردم، انقلاب اسلامی، رهبری، شهادت، مقاومت و وطن در یک زنجیره معنایی قرار گرفته و به حفظ انسجام اجتماعی در شرایط بحران کمک می‌کنند (Laclau, 2005: 73-74).

در همین ارتباط، مفهوم دال تهی اهمیت دارد. دال تهی می‌تواند از معنای خاص و محدود خود فراتر رود و ظرفیت نمایندگی مجموعه‌ای گسترده از مطالبات و هویت‌های متفاوت را پیدا کند. از این طریق، یک دال می‌تواند عناصر مختلف را حول معنایی مشترک گرد آورد و به نمادی برای یک کلیت جمعی تبدیل شود. بر این اساس، در پژوهش حاضر می‌توان بررسی کرد که مفاهیمی مانند «مقاومت»، «انقلاب اسلامی» یا «رهبری» تا چه اندازه چنین ظرفیتی پیدا کرده‌اند (Laclau, 1996: 36-37).

همچنین، مفهوم آنتاگونیسم برای تحلیل شکل‌گیری مرز میان «ما» و «دیگری» اهمیت دارد. در این وضعیت، وجود یک نیروی بیرونی و تهدیدکننده می‌تواند مرزهای هویتی را برجسته‌تر کند. از این منظر، پژوهش حاضر می‌تواند بررسی کند که آمریکا و اسرائیل چگونه در گفتمان مورد مطالعه به‌عنوان «دیگری» بازنمایی می‌شوند و این بازنمایی چگونه با هویت جمعی، مقاومت و انسجام مردم ارتباط پیدا می‌کند (Laclau & Mouffe, 2001: 122–123).

مفهوم نقطه گرهی نیز برای توضیح جایگاه دال‌هایی اهمیت دارد که در یک گفتمان نقش محوری پیدا می‌کنند و سایر عناصر پیرامون آنها معنا می‌یابند. بر این اساس، مفاهیمی مانند انقلاب اسلامی، رهبری، شهادت و مقاومت می‌توانند به‌عنوان دال‌هایی مورد مطالعه قرار گیرند که در شرایط بحرانی در سازمان‌دهی و تثبیت موقت هویت جمعی نقش دارند (Torfing, 1999: 98–99).

مفهوم هژمونی نیز به تلاش برای تثبیت موقت یک نظم معنایی از طریق مفصل‌بندی عناصر مختلف مربوط می‌شود. در این فرایند، یک گفتمان می‌تواند عناصر گوناگون را درون یک نظم معنایی مشترک سازمان دهد و معنایی مسلط ایجاد کند. بر این اساس، می‌توان بررسی کرد که گفتمان مقاومت چگونه از طریق پیوند دادن مفاهیمی همچون انقلاب اسلامی، مردم، رهبری، شهادت و مقاومت، در بازتولید هویت جمعی و انسجام اجتماعی نقش ایفا می‌کند (Laclau & Mouffe, 2001: 134–136).

بر این اساس، گفتمان مقاومت در پژوهش حاضر چارچوبی برای تحلیل پیوند میان رهبری، مردم، شهادت، مقاومت و انسجام اجتماعی فراهم می‌کند. در این چارچوب، شهادت رهبر می‌تواند به‌عنوان یک رخداد بحرانی، ظرفیت گفتمان برای بازتولید هویت جمعی را در معرض آزمون قرار دهد. از این منظر، «خیابان» صرفاً محل حضور مردم نیست، بلکه می‌تواند عرصه بروز و بازتولید هویت و انسجام جمعی باشد؛ در حالی که «میدان» عرصه مواجهه مستقیم با تهدید است. بنابراین، حضور و انسجام مردم در خیابان را می‌توان به‌عنوان پشتوانه اجتماعی میدان و یکی از نمودهای نقش‌آفرینی اجتماعی مردم در شرایط بحران تحلیل کرد.

در نتیجه، چارچوب نظری پژوهش رابطه میان مفصل‌بندی گفتمان مقاومت، منطق هم‌ارزی، دال تهی، آنتاگونیسم، نقاط گرهی و هژمونی را با شکل‌گیری هویت جمعی و انسجام مردم بررسی می‌کند و از این طریق امکان تحلیل نقش‌آفرینی مردم پس از شهادت رهبر، حضور آنان در خیابان و

نقش این حضور به عنوان پشتوانه اجتماعی میدان در شرایط مواجهه با تهدیدهای آمریکا و اسرائیل را فراهم می‌سازد.

چارچوب نظری پژوهش

گفتمان مقاومت و بازتولید هویت جمعی پس از شهادت رهبر



انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران را می‌توان یک تحول بنیادین سیاسی — اجتماعی دانست که با مشارکت گسترده نیروهای اجتماعی و با محوریت گفتمان اسلامی، به دگرگونی ساختار سیاسی موجود و تأسیس جمهوری اسلامی ایران انجامید. این انقلاب علاوه بر تغییر نظام سیاسی، در پی ایجاد نظم اجتماعی جدیدی مبتنی بر ارزش‌ها و آرمان‌های اسلامی بود (بشیر و غیائی، ۱۳۹۹: ۳).

تاب‌آوری اجتماعی

تاب‌آوری اجتماعی به ظرفیت جامعه برای مواجهه با بحران‌ها، سازگاری با شرایط دشوار و حفظ یا بازسازی کارکردهای اجتماعی اشاره دارد. در این چارچوب، سرمایه اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی از عوامل مهم تقویت‌کننده تاب‌آوری محسوب می‌شوند و می‌توانند توان جامعه را برای مقابله با بحران‌ها افزایش دهند (جهانسوزی و همکاران، ۱۴۰۳: ۳۴۴).

تهدید خارجی

به مجموعه فشارها، اقدامات یا شرایطی گفته می‌شود که از محیط پیرامونی و خارج از مرزهای یک کشور ناشی شده و می‌تواند امنیت ملی، استقلال، تمامیت ارضی و منافع اساسی آن کشور را تحت تأثیر قرار دهد. در مورد ایران، موقعیت ژئوپلیتیکی ناپایدار پیرامونی و وجود کانون‌های تهدید خارجی از عوامل مؤثر بر دغدغه‌های امنیتی کشور به شمار می‌رود (زارعی و موسوی‌شهیدی، ۱۴۰۱: ۳۰۸).

جنگ ترکیبی

جنگ ترکیبی به شیوه‌ای از منازعه اشاره دارد که در آن مجموعه‌ای از ابزارها و روش‌های نظامی و غیرنظامی به صورت هم‌زمان و هماهنگ برای دستیابی به اهداف سیاسی و راهبردی به کار گرفته می‌شوند. این نوع جنگ می‌تواند حوزه‌هایی همچون نظامی، سایبری، اطلاعاتی، اقتصادی و شناختی را دربرگیرد و از این طریق، ضمن هدف قرار دادن توان مادی، ظرفیت سیاسی و اجتماعی کشور هدف را نیز تحت تأثیر قرار دهد (مسعودیان و ترابی، ۱۴۰۳: ۷۶).

۳- تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۳-۱ بازتولید هویت جمعی پس از شهادت رهبر

هویت جمعی پدیده‌ای ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده نیست، بلکه در فرایند تعاملات اجتماعی، تجربه‌های مشترک و کنش جمعی شکل می‌گیرد و در مواجهه با شرایط جدید می‌تواند بازتعریف و بازتولید شود. این هویت از طریق احساس تعلق افراد به یک اجتماع مشترک و شکل‌گیری ادراک «ما»ی جمعی، زمینه لازم برای استمرار کنش جمعی را فراهم می‌کند (Polletta & Jasper, 2001: 285). از سوی دیگر، رابطه میان حافظه جمعی و هویت جمعی می‌تواند در حفظ تداوم یک اجتماع کنشگر اهمیت داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که بازخوانی روایت‌های مربوط به گذشته در تعاملات کنونی، به حفظ احساس تداوم هویت جمعی و بازتولید عناصر هویتی در شرایط جدید کمک می‌کند (Gongaware, 2010: 214). همچنین، هویت جمعی در جریان کنش اجتماعی صرفاً بازتاب یک هویت ازپیش‌موجود نیست، بلکه تجربه کنش مشترک نیز می‌تواند به شکل‌گیری و تقویت آن کمک کند. از این منظر، حضور افراد در عرصه عمومی و تجربه کنش مشترک می‌تواند احساس همبستگی و تعلق آنان به یک اجتماع مشترک را تقویت کند (Polletta & Jasper, 2001: 290).

بر مبنای این چارچوب نظری، یافته پژوهش حاضر نشان می‌دهد که شهادت رهبر، به‌عنوان یک رخداد بحرانی، الزاماً به گسست هویت جمعی منجر نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند شرایطی را فراهم آورد که طی آن عناصر مشترک هویتی بار دیگر برجسته شده و احساس تعلق جمعی بازتولید شود. در چنین شرایطی، مواجهه جامعه با فقدان رهبر می‌تواند از طریق بازخوانی خاطره، ارزش‌ها، آرمان‌ها و مسیر مشترک گذشته، به فرایندی برای بازتعریف و استمرار «ما»ی جمعی تبدیل شود.

در این میان، آیین تشییع را می‌توان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بروز این فرایند دانست. در فرهنگ شیعی، تشییع شخصیت‌های دینی و رهبران جامعه صرفاً مراسمی برای وداع با یک فرد نیست، بلکه می‌تواند عرصه‌ای برای بازنمایی پیوندهای عاطفی و اعتقادی، تجدید عهد با آرمان‌ها و انتقال میراث فکری و معنوی به نسل‌های بعدی باشد. از این منظر، تشییع رهبر شهید را می‌توان رخدادی چندلایه دانست که در کنار وجه سوگواری، واجد ابعاد هویتی و اجتماعی نیز هست.

حضور مردم در چنین آیینی، در وهله نخست می‌تواند بیانگر محبت، وفاداری و دلبستگی آنان به شخصیتی باشد که طی سالیان متمادی نقش هدایت فکری، دینی و اجتماعی آنان را بر عهده

داشته است. با این حال، هنگامی که این احساسات فردی در قالب حضور جمعی در عرصه عمومی بروز می‌یابد، به تجربه‌ای مشترک تبدیل می‌شود. در این فرایند، سوگ فردی در بستر کنش جمعی معنا پیدا می‌کند و می‌تواند به تقویت احساس همبستگی و تعلق به یک اجتماع مشترک بینجامد؛ موضوعی که با تأکید نظری بر نقش کنش مشترک در تقویت هویت جمعی همخوانی دارد.

از سوی دیگر، تشییع رهبر شهید می‌تواند به بازفعال شدن حافظه جمعی کمک کند. بازخوانی مسیر، آرمان‌ها، ارزش‌ها و تجربه‌های مشترک گذشته، این امکان را فراهم می‌کند که عناصر هویتی مرتبط با یک اجتماع در شرایط جدید دوباره برجسته شوند. بنابراین، شهادت رهبر صرفاً به معنای مواجهه جامعه با یک فقدان نیست، بلکه می‌تواند نقطه‌ای برای بازخوانی گذشته و پیوند آن با شرایط کنونی باشد. در این معنا، تشییع به عرصه‌ای تبدیل می‌شود که در آن حافظه جمعی، تجربه کنش مشترک و احساس تعلق، در کنار یکدیگر به بازتولید هویت جمعی کمک می‌کنند.

در این چارچوب، مفاهیمی همچون رهبری، انقلاب اسلامی، شهادت، مقاومت و تعلق جمعی می‌توانند در قالب مجموعه‌ای از معانی مشترک، در بازسازی یک «ما»ی جمعی نقش ایفا کنند. هنگامی که این مفاهیم در یک رخداد جمعی همچون تشییع بازخوانی و تجربه می‌شوند، هویت جمعی نه تنها از طریق یادآوری گذشته، بلکه از طریق کنش مشترک در زمان حال نیز بازتولید می‌شود. به این ترتیب، جامعه می‌تواند در مواجهه با یک رخداد بحرانی، بخشی از انسجام و احساس تعلق خود را از طریق فعال شدن دوباره نمادها، خاطرات و ارزش‌های مشترک حفظ کند.

از این منظر، تشییع رهبر شهید را می‌توان در سه سطح مرتبط تحلیل کرد: نخست، به عنوان آیین سوگواری و وداع که بیانگر پیوند عاطفی و اعتقادی مردم با رهبر است؛ دوم، به عنوان عرصه‌ای برای کنش جمعی که می‌تواند همبستگی و تعلق اجتماعی را تقویت کند؛ و سوم، به عنوان بستری برای بازخوانی حافظه جمعی و استمرار عناصر هویتی در شرایط جدید. در نتیجه، شهادت رهبر می‌تواند به جای آنکه صرفاً به گسست اجتماعی و هویتی منجر شود، در شرایط خاص به فرصتی برای فعال شدن دوباره منابع هویتی جامعه و بازتولید یک «ما»ی مشترک تبدیل شود.

در نهایت، بر اساس این چارچوب، استمرار نقش‌آفرینی اجتماعی مردم را می‌توان نه صرفاً نتیجه یک واکنش عاطفی کوتاه‌مدت، بلکه بخشی از فرایند بازتولید هویت جمعی دانست؛ فرایندی که در آن حافظه گذشته، تجربه کنش مشترک و احساس تعلق در شرایط جدید به یکدیگر پیوند

می‌خورند. از این منظر، تشیع رهبر شهید می‌تواند هم‌زمان عرصه سوگ، بازخوانی حافظه جمعی و بازتولید هویت باشد و از طریق شکل‌دهی دوباره به ادراک «ما»، زمینه استمرار کنش جمعی را فراهم سازد (مناف، ۱۴۰۵).



۲-۳ خیابان و میدان؛ دو عرصه مکمل در پایداری و استمرار کنش جمعی

فضای عمومی صرفاً یک مکان فیزیکی برای حضور افراد نیست، بلکه در فرایندهای اجتماعی و سیاسی می‌تواند به عرصه‌ای برای شکل‌گیری، بروز و بازنمایی کنش جمعی تبدیل شود. کنشگران از ظرفیت‌های فضایی برای حضور و بیان کنش خود استفاده می‌کنند و در مقابل، همین کنش‌ها می‌توانند به فضا معنای اجتماعی و سیاسی تازه‌ای ببخشند. از این منظر، فضای عمومی را نمی‌توان صرفاً ظرفی خشی برای وقوع رخداد‌های سیاسی دانست؛ بلکه فضا و کنش جمعی در ارتباطی متقابل با یکدیگر قرار دارند (Kallianos & Fumanti, 2021: 1104-1105). هنگامی که کنش جمعی در فضای عمومی گسترش می‌یابد، مکان می‌تواند از کارکرد روزمره خود فراتر رفته و به عرصه‌ای برای تجمع، بیان هویت و کنش سیاسی تبدیل شود؛ به گونه‌ای که حضور جمعی نه تنها در فضا اتفاق می‌افتد، بلکه می‌تواند کارکرد و معنای سیاسی آن را نیز دگرگون سازد (Kallianos & Fumanti, 2021: 1118).

از سوی دیگر، تداوم کنش جمعی به شرایط سیاسی و اجتماعی محیط آن نیز وابسته است. فرصت‌ها و محدودیت‌های موجود در محیط سیاسی می‌توانند بر امکان شکل‌گیری، گسترش و استمرار کنش جمعی اثر بگذارند؛ از این رو، ظرفیت پایداری یک کنش را باید در ارتباط میان کنشگران و زمینه‌ای که در آن فعالیت می‌کنند بررسی کرد (Meyer, 2004: 125-128). در این چارچوب، پایداری کنش جمعی تنها به حضور هم‌زمان افراد در یک فضای مشترک وابسته نیست، بلکه به توانایی جامعه برای پیوند زدن تجربه‌های فردی، احساس تعلق و کنش‌های پراکنده در قالب یک ظرفیت جمعی نیز وابسته است.

بر این اساس، می‌توان مفهوم «صبر جمعی» را به عنوان یکی از سازوکارهای استمرار کنش جمعی در شرایط بحران مورد توجه قرار داد. صبر جمعی در این معنا، صرفاً تحمل منفعلانه شرایط دشوار نیست، بلکه فرایندی است که طی آن افراد، تجربه و ظرفیت فردی خود را با ظرفیت دیگر اعضای جامعه پیوند می‌دهند و از طریق این پیوند، توانایی بیشتری برای استمرار کنش مشترک پیدا می‌کنند. هنگامی که افراد احساس کنند بخشی از یک کنش جمعی گسترده‌تر هستند، فشارها و محدودیت‌های فردی می‌تواند در بستر همبستگی اجتماعی تعدیل شود و ظرفیت جامعه برای تداوم حضور و کنش افزایش یابد.

از این منظر، یافته پژوهش حاضر نشان می‌دهد که «خیابان» و «میدان» دو عرصه منفک از یکدیگر نیستند، بلکه می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. خیابان عرصه حضور، انسجام و نقش‌آفرینی اجتماعی مردم است و میدان عرصه مواجهه عملی با بحران و تهدید. حضور مردم در خیابان، با حفظ احساس تعلق، انسجام و روحیه جمعی، می‌تواند پشتوانه اجتماعی میدان را فراهم کند و در مقابل، میدان عرصه‌ای است که این پشتوانه اجتماعی در مواجهه با شرایط بحرانی نمود عملی پیدا می‌کند.

در این چارچوب، خیابان صرفاً محل حضور نمادین مردم نیست، بلکه می‌تواند به عرصه‌ای برای تولید و بازتولید ظرفیت اجتماعی تبدیل شود. تجمع، حضور عمومی و استمرار ارتباط میان افراد، از طریق تقویت احساس همبستگی، می‌تواند منابع اجتماعی لازم برای مواجهه با شرایط دشوار را حفظ کند. به همین ترتیب، میدان نیز صرفاً عرصه‌ای جدا از جامعه نیست، بلکه عملکرد آن می‌تواند با میزان انسجام، اعتماد و پشتیبانی اجتماعی موجود در جامعه ارتباط داشته باشد. بنابراین، میان حضور اجتماعی در خیابان و مواجهه عملی در میدان، نوعی رابطه متقابل شکل می‌گیرد که در آن هر یک می‌تواند ظرفیت دیگری را تقویت کند.

این پیوند را می‌توان در مفهوم «هم‌افزایی کنش جمعی» توضیح داد؛ به این معنا که کنشگران اجتماعی، هنگامی که ظرفیت‌های خود را در یک چارچوب مشترک قرار می‌دهند، می‌توانند از مجموع توان فردی خود ظرفیت جمعی بزرگ‌تری ایجاد کنند. در چنین شرایطی، صبر و استقامت فردی از طریق پیوند با صبر و استقامت دیگران، به یک ظرفیت اجتماعی تبدیل می‌شود. این ظرفیت اجتماعی نیز می‌تواند در شرایط بحران به پشتوانه‌ای برای استمرار کنش و مواجهه با تهدید تبدیل شود.

از این منظر، رابطه میان خیابان، میدان و حتی سایر عرصه‌های کنش عمومی را می‌توان رابطه‌ای مکمل دانست. خیابان، ظرفیت اجتماعی و انسجام جمعی را بازتولید می‌کند؛ میدان، این ظرفیت را در مواجهه با بحران به کنش عملی تبدیل می‌سازد؛ و سایر عرصه‌های کنش عمومی می‌توانند امکان تداوم و انتقال این ظرفیت را فراهم کنند. در نتیجه، پایداری کنش جمعی نه حاصل عملکرد یک عرصه منفرد، بلکه محصول پیوند میان عرصه‌های مختلف کنش اجتماعی و توانایی جامعه برای انتقال ظرفیت خود از یک عرصه به عرصه دیگر است (ابوترابی، ۱۴۰۵).



۳-۳ تداوم و پایداری انقلاب اسلامی؛ از کنش خیابانی تا کنش میدانی

تداوم یک نظام سیاسی در شرایط بحران تنها به میزان توانایی‌های نهادی و مادی آن وابسته نیست، بلکه ظرفیت جامعه برای حفظ انسجام، استمرار همکاری و تبدیل منابع اجتماعی به کنش هماهنگ نیز در آن نقش دارد. هنگامی که جامعه در برابر یک تهدید خارجی با احساس تعلق و هدف مشترک مواجه می‌شود، روابط اجتماعی می‌توانند از سطح پیوندهای روزمره فراتر رفته و به منبعی برای تقویت توانایی اقدام جمعی تبدیل شوند. مفهوم اثربخشی جمعی نیز بر همین قابلیت افراد برای هماهنگی و اقدام مشترک در جهت اهداف مشترک تأکید دارد (Gearhart, 2020: 593-595).

در چنین شرایطی، بحران خارجی می‌تواند کارکردی دوگانه داشته باشد. از یک سو، شدت گرفتن تهدید ممکن است منابع اجتماعی جامعه را تحت فشار قرار دهد و زمینه فرسایش اعتماد و

همکاری را فراهم کند؛ اما از سوی دیگر، هنگامی که تهدید به عنوان خطری مشترک ادراک شود، می‌تواند انگیزه همکاری، حمایت متقابل و همبستگی درون‌گروهی را افزایش دهد. پژوهش‌ها نیز نشان می‌دهند که مواجهه با تهدید خارجی در شرایط خاص می‌تواند سرمایه اجتماعی و همکاری درون‌گروهی را تقویت کند، هرچند این رابطه به شدت و شرایط تهدید وابسته است (Jennings & Sánchez-Pagés, 2017: 157-158). بنابراین، اثر بحران بر انسجام اجتماعی را نمی‌توان یکسره منفی یا مثبت دانست؛ بلکه واکنش جامعه و ظرفیت آن برای سازمان‌دهی منابع اجتماعی، تعیین‌کننده چگونگی تبدیل تهدید به فرصت یا آسیب اجتماعی است.

در مورد انقلاب اسلامی، این مسئله امکان تحلیل پایداری را از زاویه‌ای فراتر از بقای صرف نهادهای سیاسی فراهم می‌کند. اگر جامعه بتواند در شرایط تهدید، پیوندهای اجتماعی، احساس تعلق و آمادگی برای اقدام مشترک را حفظ کند، بحران می‌تواند به جای ایجاد گسست، به آزمونی برای سنجش و بازتولید ظرفیت‌های جمعی تبدیل شود. در این معنا، پایداری صرفاً به معنای عبور از یک بحران نیست؛ بلکه به توانایی جامعه برای حفظ قابلیت کنشگری خود در طول بحران و پس از آن اشاره دارد.

در این میان، تمایز میان «کنش خیابانی» و «کنش میدانی» اهمیت تحلیلی پیدا می‌کند. خیابان را می‌توان عرصه‌ای دانست که در آن پیوندهای اجتماعی، احساس تعلق و آمادگی برای کنش مشترک آشکار و تقویت می‌شوند؛ در حالی که میدان، عرصه تبدیل این ظرفیت اجتماعی به مواجهه عملی با شرایط بحرانی است. بنابراین، رابطه این دو را نباید رابطه‌ای خطی و یک‌طرفه در نظر گرفت. ظرفیت اجتماعی شکل‌گرفته در خیابان می‌تواند پشتوانه کنش در میدان باشد و تجربه مواجهه در میدان نیز می‌تواند بر ادراک جمعی، اعتماد متقابل و ارزیابی جامعه از توانایی خود برای اقدام مشترک اثر بگذارد.

از همین زاویه، یکی از عناصر مهم پایداری در شرایط بحران، توانایی جامعه برای حفظ «ظرفیت کنش» است. جامعه‌ای که صرفاً در یک مقطع زمانی قادر به بسیج اجتماعی باشد، لزوماً از پایداری کنش جمعی برخوردار نیست؛ پایداری زمانی شکل می‌گیرد که شبکه‌های اجتماعی، اعتماد، احساس تعلق و هدف مشترک بتوانند در طول زمان بازتولید شوند. به همین دلیل، حضور اجتماعی

مردم در دوره بحران را می‌توان بخشی از فرایند تولید و حفظ ظرفیت جمعی دانست؛ ظرفیتی که در موقعیت‌های بحرانی می‌تواند از عرصه عمومی به عرصه مواجهه عملی منتقل شود.

از سوی دیگر، استمرار تهدید خارجی می‌تواند ماهیت کنش جمعی را نیز تغییر دهد. در شرایطی که تهدید از سطح یک رویارویی محدود فراتر رفته و ابعاد اقتصادی، سیاسی، اطلاعاتی و شناختی پیدا می‌کند، پایداری جامعه تنها به توانایی آن برای مواجهه مستقیم وابسته نیست، بلکه به قابلیت حفظ انسجام در برابر فشارهای فرسایشی نیز بستگی پیدا می‌کند. در چنین وضعیتی، حفظ اعتماد، جلوگیری از گسترش احساس ناامیدی و تقویت ادراک هدف مشترک می‌تواند بخشی از ظرفیت دفاع اجتماعی جامعه محسوب شود.

بر این اساس، تداوم و پایداری انقلاب اسلامی را می‌توان تا حدی در نسبت میان انسجام اجتماعی، ظرفیت کنش خیابانی و توان تبدیل این ظرفیت به کنش میدانی تحلیل کرد. در این زنجیره، انسجام اجتماعی منبع اولیه ظرفیت کنش است؛ خیابان عرصه ظهور و بازتولید آن محسوب می‌شود و میدان محل به‌کارگیری این ظرفیت در مواجهه با بحران است. استمرار این چرخه نیز می‌تواند به حفظ توان جامعه برای کنشگری در شرایط دشوار کمک کند.

در نتیجه، حرکت از کنش خیابانی به کنش میدانی را نباید صرفاً جابه‌جایی کنشگران میان دو فضای متفاوت تلقی کرد؛ بلکه این حرکت بیانگر تبدیل یک منبع اجتماعی به ظرفیت عملی کنش جمعی است. هنگامی که انسجام، احساس تعلق و هدف مشترک در عرصه اجتماعی حفظ شود، امکان استمرار کنش جمعی در شرایط تهدید افزایش می‌یابد و جامعه می‌تواند بخشی از ظرفیت اجتماعی خود را در مواجهه با بحران به کار گیرد. از این منظر، یکی از ابعاد تداوم و پایداری انقلاب اسلامی را می‌توان در توانایی جامعه برای حفظ و تبدیل منابع انسجام اجتماعی به ظرفیت کنش جمعی، از عرصه خیابان تا میدان، مورد بررسی قرار داد (عاملی، ۱۴۰۵).

تداوم و پایداری انقلاب اسلامی

از کنش خیابانی تا کنش میدانی



۳-۴ به چالش کشیدن هژمونی آمریکا و اسرائیل از رهگذر پیوند کنش اجتماعی در خیابان

و کنش سیاسی در میدان

هژمونی فرایندی است که در آن یک نظم سیاسی و معنایی می‌کوشد عناصر و مطالبات مختلف اجتماعی را در چارچوبی مشترک مفصل‌بندی کرده و معنای مسلطی از واقعیت سیاسی ایجاد کند. از این منظر، هژمونی وضعیتی نهایی و تثبیت شده نیست، بلکه همواره امکان منازعه و بازتعریف آن وجود دارد؛ زیرا معناها و هویت‌های سیاسی می‌توانند در فرایندهای اجتماعی و سیاسی به شکل‌های متفاوتی مفصل‌بندی شوند (Laclau & Mouffe, 2001: 105-106).

در این چارچوب، شکل‌گیری هویت جمعی و پیوند میان مطالبات مشترک می‌تواند کنشگران اجتماعی را از مجموعه‌ای از افراد پراکنده به یک سوژه جمعی تبدیل کند. هنگامی که این مطالبات در قالب یک معنای مشترک صورت‌بندی می‌شوند، امکان شکل‌گیری مرزهای سیاسی و ظهور یک کنش جمعی منسجم افزایش می‌یابد و این کنش می‌تواند نظم هژمونیک موجود را وارد عرصه منازعه کند (Jezierska & Polanska, 2018: 683-684). بنابراین، ظرفیت کنش جمعی تنها در

حضور افراد خلاصه نمی‌شود، بلکه در توانایی آنان برای ایجاد پیوند میان هویت، مطالبات و معنای مشترک نیز قابل مشاهده است.

منازعه هژمونیک نیز صرفاً بر سر تصاحب قدرت رسمی نیست، بلکه بر سر تولید معنا، بازنمایی و تعیین مرزهای سیاسی جریان دارد. در این فرایند، صورت‌بندی‌های رقیب می‌توانند معناهای تثبیت‌شده را مورد پرسش قرار دهند و از طریق ایجاد افق‌های مشترک، مطالبات و مبارزات پراکنده را به یکدیگر پیوند دهند. از این منظر، کنش‌های جمعی هنگامی ظرفیت بیشتری برای اثرگذاری سیاسی پیدا می‌کنند که در یک افق ضد هژمونیک مشترک مفصل‌بندی شوند (Stavrakakis, 2014: 118-120).

در شرایط منازعه و فشار خارجی، این فرایند می‌تواند ابعاد گسترده‌تری پیدا کند. زمانی که یک جامعه با تهدیدی مواجه می‌شود که استقلال سیاسی، امنیت یا نظم موجود آن را هدف قرار داده است، میزان انسجام اجتماعی و توانایی جامعه برای حفظ کنش جمعی می‌تواند بر نحوه مواجهه با این فشار اثرگذار باشد. در چنین شرایطی، حضور اجتماعی مردم تنها بازتاب یک وضعیت سیاسی نیست، بلکه می‌تواند خود به بخشی از فرایند تولید قدرت و مقاومت اجتماعی تبدیل شود. استمرار حضور و حفظ پیوندهای جمعی می‌تواند این پیام را منتقل کند که فشار خارجی الزاماً به گسست اجتماعی و ازهم‌گسیختگی ظرفیت کنش جمعی منجر نشده است.

در همین راستا، تجربه مواجهه با تهدید می‌تواند محاسبات سیاسی طرف مقابل را نیز با پیچیدگی مواجه کند. هنگامی که جامعه از ظرفیت حفظ انسجام و استمرار کنش برخوردار باشد، فشار خارجی لزوماً به نتیجه مورد انتظار منجر نمی‌شود؛ زیرا میان فشار واردشده و پیامد سیاسی آن، مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی و هویتی قرار دارد. از این منظر، قدرت یک جامعه تنها در منابع مادی آن خلاصه نمی‌شود، بلکه توانایی حفظ هویت مشترک، استمرار کنش جمعی و تبدیل این ظرفیت به حمایت از کنش سیاسی نیز اهمیت پیدا می‌کند.

بر این اساس، خیابان و میدان را می‌توان دو سطح مکمل در فرایند منازعه سیاسی و هژمونیک دانست. خیابان عرصه حضور اجتماعی، بازنمایی هویت جمعی و استمرار کنش عمومی است؛ در حالی که میدان عرصه‌ای برای تبدیل این ظرفیت اجتماعی به کنش سیاسی و مواجهه عملی با شرایط بحران محسوب می‌شود. اهمیت این پیوند در آن است که ظرفیت شکل‌گرفته در عرصه

اجتماعی، در صورت انتقال به عرصه سیاسی، می‌تواند از سطح یک حضور عمومی فراتر رفته و به بخشی از فرایند منازعه بر سر معنا و قدرت تبدیل شود.

در چارچوب این پژوهش، به چالش کشیدن هژمونی آمریکا و اسرائیل به معنای ادعای از میان رفتن قدرت آنان نیست؛ بلکه منظور، به چالش کشیده شدن روایت‌ها و برآوردهایی است که ممکن است بر گسست اجتماعی، تضعیف انسجام عمومی و جدایی جامعه از عرصه سیاسی استوار باشند. هنگامی که کنش اجتماعی در خیابان با کنش سیاسی در میدان پیوند پیدا می‌کند، استمرار این حضور می‌تواند چنین برآوردهایی را در سطح اجتماعی و گفتمانی با چالش مواجه سازد.

از این منظر، خیابان تنها محل نمایش حضور مردم و میدان تنها عرصه مواجهه سیاسی نیستند؛ بلکه میان این دو، رابطه‌ای متقابل برقرار است. حضور اجتماعی می‌تواند پشتوانه‌ای برای کنش سیاسی فراهم کند و تجربه کنش سیاسی نیز می‌تواند بر احساس تعلق، هویت جمعی و برداشت جامعه از توانایی خود برای مواجهه با تهدید اثر بگذارد. بدین ترتیب، ظرفیت اجتماعی و ظرفیت سیاسی در یک فرایند متقابل به یکدیگر متصل می‌شوند.

برآیند این بحث آن است که پیوند کنش اجتماعی در خیابان و کنش سیاسی در میدان می‌تواند ظرفیت شکل‌گیری کنش ضدهژمونیک را فراهم سازد؛ به این معنا که حضور و هویت اجتماعی، در صورت پیوند با کنش سیاسی، از سطح یک حضور جمعی فراتر رفته و به عاملی برای مناقشه بر سر معنا، روایت و قدرت تبدیل می‌شود (رشاد، ۱۴۰۵).



۳-۵ تاب‌آوری اجتماعی؛ پیوند خیابان و میدان در شکل‌گیری ظرفیت مقاومت سیاسی در

شرایط جنگ ترکیبی

جنگ ترکیبی تنها به عرصه نظامی محدود نمی‌شود، بلکه ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی جامعه را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، حفظ انسجام اجتماعی، همکاری و استمرار کنش جمعی می‌تواند از مهم‌ترین مؤلفه‌های تاب‌آوری جامعه در برابر تهدیدهای ترکیبی باشد (Magnuson et al., 2022: 27-28). تاب‌آوری اجتماعی به توانایی جامعه برای تحمل، سازگاری و مقاومت در برابر اختلالات ناشی از بحران اشاره دارد. از این منظر، حفظ پیوندهای اجتماعی و ظرفیت همکاری جمعی می‌تواند از گسترش شکاف‌های داخلی و تبدیل فشار خارجی به گسست اجتماعی جلوگیری کند (Bojicic-Dzelilovic, 2026: 2). همچنین، توانایی جامعه

برای حفظ سازمان‌یافتگی، همکاری و کنش جمعی در شرایط تهدید می‌تواند ظرفیت مقاومت مدنی را تقویت کند؛ از این رو، مقاومت صرفاً به واکنش نظامی محدود نمی‌شود و می‌تواند در سطح جامعه، از طریق استمرار مشارکت و کنش جمعی نیز شکل بگیرد (Rushchenko & Rushchenko, 2016: 88-89).

در شرایط جنگ ترکیبی، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های منازعه، تاب‌آوری جامعه و توانایی آن برای حفظ انسجام در برابر فشارهای روانی، رسانه‌ای، اقتصادی و اطلاعاتی است. در چنین شرایطی، فشار خارجی زمانی می‌تواند به گسست سیاسی و اجتماعی منجر شود که بتواند اعتماد عمومی، امید اجتماعی و پیوندهای میان اعضای جامعه را تضعیف کند. از این رو، ایجاد تردید، ترس، یأس، بدگمانی و تشدید اختلافات داخلی را می‌توان از سازوکارهای فرسایش تاب‌آوری اجتماعی دانست. در مقابل، حفظ اعتماد متقابل، انسجام اجتماعی، همبستگی و توانایی جامعه برای تداوم کنش جمعی می‌تواند مانع تبدیل فشار خارجی به شکاف داخلی شود. بنابراین، در جنگ آمریکا و اسرائیل، جامعه صرفاً دریافت‌کننده پیامدهای جنگ نیست، بلکه خود به یکی از عرصه‌های مهم رویارویی تبدیل می‌شود؛ عرصه‌ای که در آن میزان حفظ انسجام و اعتماد عمومی می‌تواند بر ظرفیت جامعه برای مواجهه با فشارهای ترکیبی اثرگذار باشد.

در این چارچوب، تاب‌آوری را نباید صرفاً به معنای تحمل منفعلانه فشارهای ناشی از جنگ دانست، بلکه باید آن را ظرفیتی چندبعدی برای حفظ کارکردهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه در شرایط بحران در نظر گرفت. جنگ ترکیبی، با گسترش دامنه تهدید از عرصه نظامی به حوزه‌های اقتصادی، رسانه‌ای و اجتماعی، نیازمند آن است که ظرفیت دفاعی جامعه نیز از محدوده نیروهای مسلح فراتر رود و به مشارکت و عملکرد هماهنگ بخش‌های مختلف جامعه وابسته باشد. از این منظر، تاب‌آوری ملی زمانی تقویت می‌شود که جامعه بتواند هم‌زمان پیوندهای اجتماعی، ظرفیت‌های اقتصادی و توانایی کنش جمعی خود را حفظ کند. کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی و حفظ دسترسی جامعه به منابع و زیرساخت‌های ضروری نیز در این میان اهمیت دارد؛ زیرا فشارهای اقتصادی می‌توانند در صورت تداوم، به کاهش اعتماد عمومی، افزایش نارضایتی و تضعیف انسجام اجتماعی منجر شوند.

از همین رو، دفاع در برابر جنگ ترکیبی را نمی‌توان صرفاً در چارچوب قدرت سخت و توان نظامی تحلیل کرد. قدرت نظامی اگرچه یکی از مؤلفه‌های اساسی دفاع است، اما کارآمدی آن تا حد زیادی به وجود پشتوانه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وابسته است. در چنین شرایطی، دفاع اقتصادی و کاهش آسیب‌پذیری زیرساخت‌های اقتصادی می‌تواند بخشی از ظرفیت تاب‌آوری ملی محسوب شود؛ زیرا توانایی جامعه برای تحمل فشارهای اقتصادی، حفظ فعالیت‌های ضروری و جلوگیری از تبدیل فشار خارجی به بحران داخلی، به استمرار انسجام اجتماعی کمک می‌کند. بنابراین، پیوند میان تاب‌آوری اجتماعی و تاب‌آوری اقتصادی را می‌توان یکی از ابعاد مهم مقاومت جامعه در برابر جنگ ترکیبی دانست.

در این میان، به شهادت رساندن رهبر را می‌توان آزمونی مهم برای تاب‌آوری اجتماعی و میزان پیوند میان جامعه، هویت سیاسی و رهبری دانست. اگر وفاداری بخشی از مردم به رهبر صرفاً به شخص او محدود نباشد و با هویت و ارزش‌های مشترک پیوند داشته باشد، شهادت رهبر لزوماً به گسست اجتماعی منجر نمی‌شود؛ بلکه می‌تواند در شرایط خاص به بازتولید همبستگی و استمرار کنش جمعی بینجامد. در این معنا، اهمیت رهبری تنها در حضور شخص رهبر خلاصه نمی‌شود، بلکه در توانایی پیوند دادن هویت، ارزش‌ها و کنش جمعی جامعه نیز قابل تحلیل است.

از این منظر، «خیابان» نماد عرصه اجتماعی و «میدان» نماد عرصه سیاسی است. حضور و کنش اجتماعی در خیابان می‌تواند نشان‌دهنده استمرار هویت و انسجام جمعی باشد و این ظرفیت، در شرایط بحران، امکان انتقال به میدان سیاسی و مقاومت را پیدا می‌کند. بنابراین، تاب‌آوری اجتماعی حلقه اتصال میان خیابان و میدان محسوب می‌شود. در واقع، اگر جامعه بتواند در برابر فشارهای خارجی و عملیات روانی و اطلاعاتی، اعتماد و انسجام خود را حفظ کند، ظرفیت کنش جمعی آن نیز تداوم می‌یابد و این ظرفیت می‌تواند در عرصه سیاسی به شکل مقاومت و استمرار کنش سیاسی ظاهر شود.

از سوی دیگر، این پیوند تنها از مسیر انسجام اجتماعی عبور نمی‌کند، بلکه به توانایی جامعه و ساختار سیاسی برای حفظ کارکردهای اقتصادی و تأمین نیازهای اساسی نیز وابسته است. جامعه‌ای که در شرایط بحران از حداقلی از امنیت اقتصادی، خدمات عمومی و زیرساخت‌های ضروری برخوردار باشد، ظرفیت بیشتری برای حفظ اعتماد و استمرار همکاری جمعی خواهد داشت. بنابراین، تاب‌آوری اقتصادی می‌تواند پشتوانه مادی تاب‌آوری اجتماعی و تاب‌آوری اجتماعی

می‌تواند پشتوانه انسانی و سیاسی مقاومت باشد. در این معنا، «خیابان» تنها محل بروز کنش اجتماعی نیست، بلکه بازتاب‌دهنده میزان پیوند جامعه با ساختارهای اقتصادی و سیاسی نیز هست؛ پیوندی که در شرایط بحران می‌تواند به حفظ ظرفیت مقاومت کمک کند.

در چارچوب این استدلال، فشارهای ناشی از جنگ ترکیبی لزوماً به فرسایش ظرفیت سیاسی جامعه منجر نمی‌شود؛ بلکه نتیجه آن تا حد زیادی به توان جامعه برای حفظ انسجام، اعتماد و همکاری جمعی وابسته است. جامعه‌ای که بتواند در شرایط بحران پیوندهای اجتماعی خود را حفظ کند و هم‌زمان از ظرفیت‌های اقتصادی و نهادی لازم برای مقابله با فشارها برخوردار باشد، نه تنها از گسترش شکاف‌های داخلی جلوگیری می‌کند، بلکه امکان تبدیل همبستگی اجتماعی به کنش سیاسی را نیز افزایش می‌دهد. از این منظر، تاب‌آوری اجتماعی را می‌توان یکی از سازوکارهای اساسی تبدیل انسجام اجتماعی به ظرفیت مقاومت سیاسی دانست؛ به گونه‌ای که حفظ اعتماد، همبستگی و کنش جمعی جامعه در شرایط بحران، امکان استمرار مقاومت در عرصه سیاسی را فراهم می‌سازد.

بر این اساس، «از خیابان تا میدان» بیانگر فرایندی است که در آن هویت و وفاداری جمعی به انسجام اجتماعی، انسجام اجتماعی به تاب‌آوری، و تاب‌آوری به ظرفیت مقاومت سیاسی تبدیل می‌شود. در این فرایند، تاب‌آوری اقتصادی و کارآمدی زیرساخت‌های اجتماعی نیز به عنوان پشتوانه‌های مادی این زنجیره عمل می‌کنند. بنابراین، در شرایط جنگ ترکیبی، استمرار مقاومت صرفاً به قدرت سخت و توان نظامی وابسته نیست، بلکه به توان جامعه برای حفظ پیوندهای اجتماعی، کاهش آسیب‌پذیری اقتصادی، بازتولید اعتماد و استمرار کنش جمعی نیز وابسته است. بدین ترتیب، تاب‌آوری اجتماعی حلقه واسطی میان جامعه و عرصه سیاسی ایجاد می‌کند و ظرفیت‌های پراکنده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در جهت استمرار کنش جمعی و مقاومت در برابر فشارهای خارجی به یکدیگر پیوند می‌دهد (آهویی، ۱۴۰۴).



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر مفهوم «از خیابان تا میدان» به بررسی نقش‌آفرینی مردم در خیابان و چگونگی تبدیل این حضور به پشتوانه اجتماعی میدان در شرایط جنگ ترکیبی پرداخته است. پرسش اصلی پژوهش این بود که نقش‌آفرینی مردم در خیابان چگونه می‌تواند به عنوان پشتوانه اجتماعی میدان، در پایداری انقلاب اسلامی پس از شهادت رهبر انقلاب مؤثر باشد؟ یافته‌های پژوهش نشان داد که خیابان و میدان دو عرصه منفصل از یکدیگر نیستند؛ بلکه خیابان می‌تواند محل شکل‌گیری و بازتولید هویت، انسجام و همبستگی اجتماعی و میدان عرصه تبدیل این ظرفیت‌ها به کنش سیاسی و مقاومت باشد. در این فرایند، حضور مردم در فضای عمومی صرفاً

یک حضور فیزیکی نیست، بلکه می‌تواند از طریق تقویت احساس تعلق، مسئولیت عمومی و روحیه جمعی، پشتوانه اجتماعی لازم برای میدان را فراهم کند.

این مسئله پس از به شهادت رساندن رهبر انقلاب اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. چنین رخدادی می‌تواند است از منظر برخی محاسبات سیاسی و امنیتی به ایجاد خلأ سیاسی، تضعیف انسجام اجتماعی و کاهش ظرفیت کنش جمعی منجر شود. با این حال، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شهادت رهبر لزوماً به معنای پایان پیوند اجتماعی میان بخشی از جامعه و رهبری سیاسی نیست؛ زیرا وفاداری سیاسی می‌تواند از سطح رابطه با یک فرد فراتر رفته و در قالب هویت، ارزش‌ها و تعلق جمعی بازتولید شود.

از این منظر، وفاداری مردم به رهبر یکی از مؤلفه‌های مهم تداوم انسجام اجتماعی است. هنگامی که این وفاداری با هویت جمعی و احساس تعلق سیاسی پیوند می‌خورد، می‌تواند در شرایط بحران به استمرار مشارکت، حضور اجتماعی و کنش جمعی کمک کند. بنابراین، به شهادت رساندن رهبر الزاماً به فروپاشی ظرفیت اجتماعی منجر نمی‌شود؛ بلکه در شرایط خاص می‌تواند به بازتولید همبستگی و تقویت آمادگی جامعه برای استمرار کنش جمعی بینجامد.

بر این اساس، حضور و انسجام مردم در خیابان می‌تواند به عنوان پشتوانه اجتماعی میدان عمل کند. این پشتوانه از طریق تقویت همبستگی ملی، حفظ روحیه جمعی، افزایش احساس تعلق و مسئولیت عمومی و استمرار کنش جمعی، ظرفیت جامعه برای مواجهه با تهدیدهای خارجی را افزایش می‌دهد. در نتیجه، خیابان نه در برابر میدان، بلکه در پیوند با آن قرار می‌گیرد و ظرفیت اجتماعی تولیدشده در خیابان می‌تواند به تقویت ظرفیت سیاسی و مقاومتی در میدان منجر شود.

از سوی دیگر، یافته‌ها نشان می‌دهد که قدرت نظامی و فشار خارجی الزاماً به نتیجه سیاسی مورد انتظار منجر نمی‌شود. اگر جامعه هدف بتواند هویت، انسجام و ظرفیت کنش جمعی خود را حفظ کند، توان بازیگر خارجی برای تبدیل برتری مادی به دستاورد سیاسی پایدار محدود خواهد شد. در این چارچوب، به چالش کشیده شدن هژمونی آمریکا و اسرائیل به معنای از میان رفتن قدرت ساختاری آنان نیست، بلکه به معنای محدود شدن توان آنها برای تبدیل فشار و قدرت نظامی به نتیجه سیاسی مورد انتظار است.

در نهایت، یافته‌های پژوهش را می‌توان در یک زنجیره به هم پیوسته خلاصه کرد: هویت و تعلق جمعی به انسجام اجتماعی، انسجام اجتماعی به کنش جمعی، کنش جمعی به تاب‌آوری و تاب‌آوری به ظرفیت مقاومت سیاسی منجر می‌شود. در این میان، خیابان عرصه تولید و بازتولید ظرفیت اجتماعی و میدان عرصه ظهور سیاسی و مقاومتی آن است. بنابراین، «از خیابان تا میدان» بیانگر فرایندی است که در آن حضور اجتماعی مردم به پشتوانه سیاسی و مقاومتی تبدیل شده و این ظرفیت می‌تواند به پایداری انقلاب اسلامی در شرایط بحران کمک کند.

بر این اساس، پاسخ پژوهش به سؤال اصلی مثبت است؛ به این معنا که حضور و انسجام مردم در خیابان، هنگامی که با هویت جمعی، وفاداری، احساس تعلق و مسئولیت عمومی همراه شود، می‌تواند به پشتوانه اجتماعی میدان تبدیل شده و ظرفیت جامعه برای مواجهه با تهدیدهای خارجی و حفظ انسجام سیاسی را افزایش دهد. از این منظر، پایداری انقلاب اسلامی پس از شهادت رهبر را نمی‌توان صرفاً بر اساس توان نظامی و عملکرد نهادهای رسمی توضیح داد؛ بلکه پشتوانه اجتماعی مردم، وفاداری، انسجام، تاب‌آوری و استمرار کنش جمعی نیز از عوامل مهم آن به شمار می‌آیند.

بنابراین، مهم‌ترین نتیجه پژوهش آن است که پایداری انقلاب اسلامی در شرایط جنگ ترکیبی، تا حدی به توان جامعه برای حفظ پیوند میان خیابان و میدان وابسته است؛ پیوندی که در آن، حضور و انسجام مردم در خیابان به پشتوانه اجتماعی میدان تبدیل می‌شود و تاب‌آوری اجتماعی، امکان استمرار این ظرفیت را در شرایط بحران فراهم می‌سازد.

فهرست منابع

- ابوترابی فرد، سید محمدحسن (۱۴۰۵). خیابان، میدان و دیپلماسی در کنار هم هستند / صبر ملت ایران عامل شکست آمریکا. خبرگزاری ایرنا، تاریخ بازپایی ۱۴۰۵/۳/۲۹. کد خبر: ۸۶۱۸۷۰۴۹.
<https://www.irna.ir>
- آهویی، محمدمهدی (۱۴۰۴). تاب‌آوری مردم؛ کلید پیروزی در جنگ‌های ترکیبی. خبرگزاری آنا، تاریخ بازپایی ۱۴۰۴/۴/۹. کد خبر: ۹۸۱۹۴۳.
<https://www.ana.ir>
- عاملی، سعیدرضا (۱۴۰۵). مستندات پیروزی قطعی ایران در جنگ با نظام سلطه آمریکا و اسرائیل غاصب؛ از شکست اهداف راهبردی دشمن تا اثبات بازدارندگی لایه‌ای ایران. تاریخ بازپایی ۱۴۰۵/۳/۲۷. کد: ۵۳۹۳۹. دانشگاه تهران.
<https://news.ut.ac.ir>
- بشیر، حسن و غیائی، هادی (۱۳۹۹). چالش‌های تمدنی پیش روی انقلاب اسلامی ایران. مطالعات بنیادین تمدن نوین اسلامی، ۳(۱)، ۲۸-۱.
- جهانسوزی، مهری؛ فراهانی، حسین؛ عینالی، جمشید و محمدی‌یگانه، بهروز (۱۴۰۳). نقش سرمایه اجتماعی در بهبود تاب‌آوری خانوارهای روستایی در مقابل خشکسالی (مطالعه موردی: شهرستان مشهد). جغرافیا و مخاطرات محیطی، ۱۳(۴)، ۳۸۵-۳۴۴.
- رشاد، افسانه (۱۴۰۵). جنگ ایران، آمریکا و رژیم صهیونیستی از نگاه افول هژمونی آمریکا. مرکز مطالعات آمریکا. تاریخ بازپایی ۱۴۰۵/۳/۲۹.
<https://ascenter.ir>
- زارعی، بهادر، و موسوی‌شهیدی، سیدمهدی (۱۴۰۱). واکاوی نقش ژئوپلیتیک ناپایدار ایران بر اقتصاد سیاسی کشور. پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ۵۴(۲)، ۳۰۱-۳۲۰.
- مسعودیان، یونس، و ترابی، قاسم (۱۴۰۳). بررسی علل عدم پیشرفت روسیه در جنگ ترکیبی با اوکراین. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱۳(۱)، ۷۵-۹۹.
- مناف، علیرضا. (۱۴۰۵). «تشیع رهبر شهید؛ از سوگ جمعی تا بازتولید هویت و حافظه تمدنی». خبرگزاری حوزه، تاریخ بازپایی ۱۴۰۵/۴/۲۳. کد مطلب: ۱۴۰۶۵۴۷.
<https://hawzahnews.com>
- Bojicic-Dzelilovic, V. (2026). Western Balkans as the frontline of Russian hybrid warfare. *Global Policy*, 17, 1–12. <https://doi.org/10.1111/1758-5899.70148>
- Gearhart, M. C. (2020). Social cohesion, internal efficacy, and external efficacy: Studying voting behavior using collective efficacy theory. *Community Development*, 51(5), 593–608. <https://doi.org/10.1080/15575330.2020.1825502>

- Gongaware, T. B. (2010). Collective memory anchors: Collective identity and continuity in social movements. *Sociological Focus*, 43(3), 214–239. <https://doi.org/10.1080/00380237.2010.10571377>
- Howarth, D., & Stavrakakis, Y. (2000). Introducing discourse theory and political analysis. In D. Howarth, A. J. Norval, & Y. Stavrakakis (Eds.), *Discourse theory and political analysis: Identities, hegemonies and social change* (pp. 1–23). Manchester University Press.
- Jennings, C., & Sánchez-Pagés, S. (2017). Social capital, conflict and welfare. *Journal of Development Economics*, 124, 157–167. <https://doi.org/10.1016/j.jdeveco.2016.09.005>
- Kallianos, Y., & Fumanti, M. (2021). The everyday and the evental public space: Rethinking the spatiotemporal modalities of radical political events. *Antipode*, 53(4), 1104–1123. <https://doi.org/10.1111/anti.12706>
- Laclau, E. (1996). *Emancipation(s)*. Verso.
- Laclau, E. (2005). *On populist reason*. Verso.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (2001). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics* (2nd ed.). Verso.
- Magnuson, S., Keay, M., & Metcalf, K. (2022). Countering hybrid warfare: Mapping social contracts to reinforce societal resiliency in Estonia and beyond. *Texas National Security Review*, 5(2), 27–52.
- Meyer, D. S. (2004). Protest and political opportunities. *Annual Review of Sociology*, 30, 125–145. <https://doi.org/10.1146/annurev.soc.30.012703.110545>
- Polletta, F., & Jasper, J. M. (2001). Collective identity and social movements. *Annual Review of Sociology*, 27(1), 283–305. <https://doi.org/10.1146/annurev.soc.27.1.283>
- Rushchenko, I. P., & Rushchenko, Yu. I. (2016). Hybrid aggression and civil resistance in Kharkiv in 2014: Lessons from the first phase of the Russia-Ukraine war. *Ukrainian Society*, 2016(3), 88–99. <https://doi.org/10.15407/socium2016.03.088>
- Stavrakakis, Y. (2014). Discourse theory, post-hegemonic critique and Chantal Mouffe's politics of the passions. *Parallax*, 20(2), 118–135. <https://doi.org/10.1080/13534645.2014.896557>
- Torring, J. (1999). *New theories of discourse: Laclau, Mouffe and Žižek*. Blackwell Publishers.